

مبانی سبک‌شناسی

شاعران کهن، از مفهوم «سبک» در آثار خود، با لغاتی از قبیل «طرز، شیوه، طریقه، سیاق، رسم» و غیره سخن گفته‌اند؛ برای مثال، صائب این چنین می‌آورد:

میان اهل سخن امتیاز من، صائب
همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام

در کتب نثر هم اصطلاحاتی چون «شیوه، سیاق، نمط» - هر سه در التوسل الی الترسل - و «طرز سخن، سیاق سخن و کسوت عبارت، مذاهب شعرا، افانین، اسالیب» - هر شش مورد در المعجم فی معاییر اشعار العجم - به چشم می‌خورد (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

مفهوم سبک در آثار قدما، بیشتر به معنی «طرز نگارش» و «زبان و شیوه گفتار» است و چیزی که در بحث سبک مورد توجه قرار می‌گرفت، جنبه ظاهری و بیرونی کلام بود؛ نه فکر و بینش گوینده. دکتر شمیسا در کتاب کلیات سبک‌شناسی خود، «سبک» در اصطلاح ادبیات را این گونه تعریف می‌کند: «سبک در اصطلاح ادبیات، عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار، به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر. سبک به یک اثر ادبی، وجهه خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القا می‌کند و آن نیز به نوبه خویش، وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره «حقیقت» می‌باشد» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۰۷). بنابراین، سبک به معنای عام خود، عبارت است از تحقق ادبی یک نوع ادراک در جهان، که خصایص اصلی محصول خویش - اثر منظوم یا منثور - را مشخص می‌سازد.

در قرن بیستم، سبک‌شناسی جدید جای فن سخنوری و طرز بیان را، که از جمله مباحث علم بلاغت بود، گرفت. شارل بالی با انتشار کتاب سبک‌شناسی (Stylistique) در سال ۱۹۰۹ در دو مجلد، سبک‌شناسی جدید را در اروپا مطرح کرد. این علم با انتشار کتب دیگر، مخصوصاً آثار اسپینتر در ۱۹۲۸ و ۱۹۴۸، کاملاً شناخته

مریم کریمی*



* مبانی سبک‌شناسی

* پیتر وردانک

* ترجمه: محمد غفاری

* چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹

اشاره

کتاب «مبانی سبک‌شناسی» نوشته پیتر وردانک، به تازگی به قلم آقای محمد غفاری به فارسی ترجمه شده است. مقاله حاضر، بر مبنای متن اصلی، به مرور محتوای کتاب می‌پردازد.

چکیده

سبک‌شناسی، از دیرباز، همواره مورد مطالعه پژوهشگران بوده است. سبک ادبی، ویژگی‌های منحصر به فرد هر گونه بیان کلامی است. در سبک‌شناسی باید علاوه بر وجه متمایز کننده بیان، علل به وجود آمدن آنها و اثراتشان را نیز مورد توجه قرار داد. خواندن یک متن، تنها این نیست که بفهمیم چه چیزی گفته شده است؛ بلکه باید به چگونگی گفتن آن هم توجه داشت. به بیان دیگر، نمی‌توان محتوا (چه چیزی) را از فرم (چگونگی) آن جدا کرد. در این مقاله، علاوه بر ارائه پیشینه مختصری از سبک‌شناسی، به معرفی و بررسی کتاب سبک‌شناسی، اثر پیتر وردانک (۲۰۰۱) می‌پردازیم. **واژه‌های کلیدی:** سبک‌شناسی، گفتمان، زبان، ادبیات.

شد. در دهه ۱۹۶۰، سبک‌شناسی در انگلستان و امریکا به اوج شکوفایی خود رسید و از نظریه‌هایی که در طی همان سال‌ها مطرح می‌شد، از جمله نظریه زایشی و نظریه‌های خواننده‌مدار، نیز اثر پذیرفت. امروزه دیگر هدف مطالعات سبک‌شناسی فقط این نیست که مختصات صوری سبکی را نشان بدهد؛ بلکه غالباً هدف این است که اهمیت و نقش این مختصات را در تأویل و تفسیر متون مشخص کنند، یا بتوانند بین تأثیر و تأثر ادبی و عناصر زبانی ارتباط ایجاد کنند.

رفتارهای ذهنی خاص، منجر به رفتارهای خاص زبانی می‌شود و ناگزیر، گوینده/ نویسنده دست به گزینش‌هایی خاص در زبان می‌زند و گاهی در مسیر این گزینش، سلیقه‌های شخصی خود را در زبان اعمال می‌کند یا از هنجارهای متعارف زبان خارج می‌گردد. در سبک‌شناسی جدید دو جریان کلی وجود دارد که عبارتند از: ۱. مکتب فرانسوی سبک، که مأخوذ از آراء شارل بالی (Charles Bally) است.

۲. مکتب آلمانی سبک، که مرهون آراء کارل فوسلر (Karl Vossler) و لئو اسپیتزر (Leo Spitzer) است. از جمله مکاتب سبک‌شناسی که در دوره معاصر پا گرفته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

سبک‌شناسی توصیفی (Descriptive Stylistics)، سبک‌شناسی تکوینی (Genetic Stylistics)، سبک‌شناسی نقش‌گرا (Functional Stylistics)، سبک‌شناسی ساخت‌گرا (Structural Stylistics)، سبک‌شناسی تأثیری (Affective Stylistics) و سبک‌شناسی ریفاثر (Textual Stylistics).

یکی از مهم‌ترین منابعی که در حوزه سبک‌شناسی وجود دارد، فرهنگ سبک‌شناسی است که کتی ویلز (Katie Wales) ویرایش دوم آن را در سال ۲۰۰۱ منتشر کرده است. این فرهنگ لغت، یکی از ضروری‌ترین کتاب‌های راهنما برای تمامی رشته‌های سبک‌شناسی است و بیش از ۶۰۰ واژه و مفهوم را از حوزه‌های ادبیات، زبان‌شناسی، بلاغت و سبک‌شناسی، به طور دقیق و با جزئیات شرح می‌دهد. پیتر وردانک نیز این کتاب را به عنوان یکی از کتاب‌های مرجع در سبک‌شناسی معرفی می‌کند. وی همچنین کتاب *The New Princeton Handbook of Poetic Terms* را به عنوان مرجعی دیگر برای آموختن مفاهیم مختلف در حوزه شعر و موضوعاتی نظیر بینامتنیت، زبان‌شناسی و فنون شعر، و بلاغت و سبک برمی‌شمرد. این کتاب را انتشارات دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۹۴ به ویراستاری T.V.F. Brogan منتشر کرده است.

سابقه بحث درباره مفهوم سبک، به افلاطون و ارسطو برمی‌گردد. افلاطون و منتقدان پیرو او، (Shipley, ۱۹۹۷)، ترجمه لاهوتی، (۸۱) «سبک» را کیفیتی می‌دانستند که برخی از آن با بهره و برخی بی‌بهره‌اند. ارسطو و پیروان او، سبک را کیفیت ذاتی کلام

می‌دانستند (همان). ریشه‌های سبک‌شناسی، به علم بلاغت یا فن سخنوری برمی‌گردد، که نوعی کاربرد هنرمندانه زبان در موقعیتی خاص و برای القای مفهومی خاص است (حزّی، ۱۳۸۹: ۳۶). مارکو دو ویژگی برای سبک مطرح می‌کند: اولاً، سبک نه صرفاً فردی، بلکه اجتماعی نیز هست؛ یعنی روشی ویژه برای کاربرد زبان در موقعیتی اجتماعی (ژانر ادبی)، در بطن نهادی خاص (گفتمان) و مانند آن؛ ثانیاً، سبک نه تمام جنبه‌های واقعیت مورد نظر نویسنده، بلکه منحصرأ بیان زبان‌شناختی آن واقعیت را در بر می‌گیرد. از این منظر، سبک عبارت است از مجموعه انتخاب‌های زبان‌شناختی - و غالباً برنامه‌ریزی‌شده - نویسنده، یا یک اثر معین و غیره در برابر تمام گزینه‌های دیگری که نویسنده می‌توانسته است برگزیند، ولی برگزیده است (همان). در زبان‌شناسی اجتماعی، سبک به گونه دیگری مطرح می‌شود. مفهوم سبک را در زبان‌شناسی اجتماعی بل (Bell) (۱۹۹۷: ۲۴۰) مطرح می‌کند. او معتقد است که حق انتخاب گویندگان در موقعیت‌های گوناگون، باعث می‌شود آنها به طرق مختلف صحبت کنند، که این خود باعث به وجود آمدن معناهای اجتماعی متفاوتی می‌شود. حزّی پس از بررسی ویژگی‌های متفاوت سبک، این گونه می‌آورد که:

«در مجموع، می‌توان گفت که سبک متن اصلی، شیوه کاربرد زبان به دست نویسنده و انتخاب‌ها و گزینش‌هایی است که از میان گنجینه زبانی فرهنگ خود به عمل می‌آورد. نویسنده است که تصمیم می‌گیرد ماده کار و مضمون مورد نظر خود را به چه شیوه، در چه قالبی، در کجا و چگونه بیان کند. در یک کلام، می‌توان گفت که سبک ادبی، ویژگی‌های منحصر به فرد هر گونه بیان کلامی است؛ نوعی گزینش از میان انبوه ماده خام و چینش هنرمندانه و اثرگذار مواد انتخابی، به نحوی که تأثیری هنری و ماندگار بر ذهن و روان خواننده بر جای گذارد. از این حیث، سبک ادبی، نوعی هنر کلامی [verbal art] است» (حزّی، ۱۳۸۹: ۳۹).

پیتر وردانک کتاب سبک‌شناسی خود را در سال ۲۰۰۱ به چاپ رساند. کتاب او شامل ۷ فصل است که در ۱۲۴ صفحه گنجانده شده است. او در فصل اول، مفهوم سبک را تعریف و سبک در متن و تأثیر ترغیبی آن را بررسی می‌کند. در فصل دوم، با بررسی بخشی از یک شعر، به بحث درباره سبک در ادبیات می‌پردازد. در فصل سوم، ماهیت متن و گفتمان شرح داده می‌شود و معنای متنی و معنای بافتاری با یکدیگر مقایسه می‌شوند. فصل چهارم، دیدگاه‌های مختلف درباره معنا را معرفی می‌کند و سپس دیدگاه ایدئولوژیکی را در بخشی از متن یک رمان بررسی می‌کند. در فصل پنجم به زبان بازنمایی ادبی و نحوه بازنمایی گفتار و اندیشه پرداخته می‌شود. در فصل بعد دیدگاه‌های تفسیر ادبی و همچنین نقد ادبی شرح داده می‌شوند و در نهایت، در فصل آخر، سبک‌شناسی و دیدگاه‌های ایدئولوژیکی، پیوستگی نقد ادبی با نقد زبان‌شناختی و تحلیل نقادانه گفتمان بررسی می‌شود.

سازگان صوری کتاب

۱. مفهوم سبک

ویژگی‌های سبک: تیترو روزنامه؛ سبک، به عنوان انتخاب/گزینه‌ای محرک؛ سبک در متن؛ سبک و تأثیر ترغیبی [آن]؛ نتیجه‌گیری.

۲. سبک و ادبیات

نوع متن و سبک؛ نوع متن و نقش (کارکرد)؛ نتیجه‌گیری.

۳. متن و گفتار

ماهیت متن؛ ماهیت گفتار؛ معنای متنی؛ معنای بافتاری؛ بررسی مجدد تیترو روزنامه؛ موقعیت ارتباطی در گفتار ادبی؛ نتیجه‌گیری.

۴. پرسپکتیوهای مختلف در مورد معنا

دو معنایی بودن مفهوم پرسپکتیو؛ پرسپکتیو در داستان‌های روایی؛ نشانگرهای سبکی پرسپکتیو و موقعیت؛ نظام اشاری؛ خبر قدیم، خبر جدید؛ پرسپکتیو ایدئولوژیکی؛ نتیجه‌گیری.

۵. زبان بازنمایی ادبی

پرسپکتیو در داستان سرایی سوم شخص؛ بازنمایی گفتار و اندیشه؛ نتیجه‌گیری

۶. پرسپکتیوهای تفسیر ادبی

نقد ادبی؛ تعبیر یک شعر کامل؛ اثبات با تحلیل؛ بررسی مجدد تعبیر ادبی؛ نتیجه‌گیری

۷. سبک‌شناسی و پرسپکتیوهای ایدئولوژیکی

قرائت اجتماعی و موقعیت ایدئولوژیکی؛ پیوستگی نقد ادبی با نقد زبان‌شناختی؛ تحلیل نقادانه گفتار؛ نتیجه‌گیری

منابع

واژه‌نامه

فصل اول: در این فصل، پیترو وردانک در ابتدا بر آن است تا مفهوم سبک را در زبان برای خواننده تعریف کند و سپس با آوردن مثالی‌هایی، از جمله تیترو یک روزنامه، ویژگی‌های سبک را بیان می‌کند. او «سبک‌شناسی» را این گونه تعریف می‌کند: سبک‌شناسی یا مطالعه سبک، یعنی «تحلیل بیان متمایز در زبان و توصیف هدف و اثر آن». اما معتقد است که با توجه به دیگر نشانه‌های سبک، باید نکاتی از قبیل وجوه متمایزکننده بیان، علل به وجود آمدن آنها و اثراتشان را نیز مورد توجه قرار داد.

از جمله نشانه‌های سبک، که در این فصل به آنها اشاره می‌شود، عبارتند از: بینامتنیت، برجسته‌سازی در مواردی نظیر نوع چاپ، صداها، انتخاب کلمات، دستور زبان یا ساختار جملات متن، تکرار برخی عناصر زبانی و هنجارگریزی و به طور کلی، انحراف از قوانین زبان و یا انحراف از سبک رایج در یک بافت یا نوع متن (Text Type) خاص. البته مفهوم سبک بر این فرض بنیادی استوار است که انتخاب‌های متفاوت، سبک‌های متفاوتی را ایجاد می‌کند و در نتیجه، اثرات متفاوتی را بر خواننده می‌گذارند. تولید، هدف و تأثیر

سبک، تا حد زیادی بسته به بافت (context) خاصی است؛ و در این بافت، هر دوی نویسنده و خواننده تیترو، نقش مشخص و مجزای خود را ایفا می‌کنند. پس در این فصل، مفهوم سبک، به طور کلی، و چگونگی تعریف آن به لحاظ کارکرد زبانی‌اش، به طور خاص، مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل دوم: در این فصل، ابتدا با مقایسه دو نمونه متنی که در فصل پیش آورده شده است، به این نتیجه می‌رسیم که همیشه میان نوع متن و سبک، تناظر یک به یک وجود ندارد.

رایج‌ترین شیوه استفاده از زبان، به کار بردن آن برای ایجاد ارتباطی کارآمد و مؤثر است. اما در متون ادبی، یا هنگامی که زبان به بافت اجتماعی روزمره اشاره نمی‌کند، برداشت ما از متن، از خواننده‌ای به خواننده دیگر نیز فرق می‌کند و حتی ممکن است شامل پذیرفته نشدن (ردّ کلی) اثر شود.

سپس نمونه‌ای از متن ادبی را - که در اینجا شعری از توماس هاردی (Thomas Hardy) است - معرفی کرده و ویژگی‌هایی را که بیانگر سبک آن است، بررسی می‌کند. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد: استفاده از تشخیص (جان‌بخشی به اشیاء)، به کار بردن مکرر تصاویر ذهنی و برجسته‌سازی درونی (Internal foregrounding).

فصل سوم: همان گونه که پیش‌تر نیز ذکر شد، وردانک در فصل سوم درباره ماهیت متن و ماهیت گفتار سخن می‌گوید. طبق نظر او، متن قطعه‌ای از زبان است که در نوع خود، کامل است و حجمی مشخص دارد. البته معنادار بودن متون، به حجم زبانی آنها بستگی ندارد؛ بلکه موقعیت متن در بافتی خاص است که به آن معنا می‌بخشد. اگر با متنی در بافت خاص آن آشنا باشید، پیام مورد نظر را دریافت خواهید کرد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که متن برای بیان معنایش، وابسته به کاربردش در بافت مناسب است. سپس او پا را کمی فراتر می‌گذارد و اظهار می‌کند که معنای متن، تنها زمانی به وجود می‌آید که عملاً در بافت کاربردی‌اش (context of use) به کار گرفته شده باشد. ماهیت گفتار از نظر وردانک چنین است: «فرآیند فعال‌سازی یک متن، از رهگذر ارتباط آن با بافت کاربردی‌اش، گفتار (discourse) نام دارد».

به اعتقاد وردانک، برای تبدیل متن به گفتار، لازم است به دو موقعیت معنایی متفاوت توجه شود: از یک سو، باید به ویژگی‌های زبانی درونی متن - برای نمونه، نوع آواها، فن چاپ، واژگان، دستور زبان و ... - توجه شود و از سوی دیگر، به عوامل بافتاری خارجی که به منظور اثرگذاری بر معنای زبان‌شناختی متن اختیار شده‌اند. این دو موقعیت معنایی متقابل به دو رشته «معناشناسی» (semantics) و «کاربردشناسی» (pragmatics) تعلق دارند. معناشناسی، معناهای صوری را همان گونه که در زبان متن رمزگذاری شده‌اند، در بافتی خاص، یعنی مستقل از نویسندگان/گویندگان و خوانندگان/شنوندگان، مطالعه می‌کند؛ در حالی که

کاربردشناسی، مطالعه معنای زبان در گفتمان است، هنگامی که در بافتی مناسب و برای دستیابی به هدفی خاص به کار برده شده است.

سیس برای مشخص تر شدن مفهوم بافت، که در فصل‌های قبل مطرح شده است، فهرستی را می‌آورد که به کمک آن می‌توان مفهوم بافت را روشن تر بیان کرد. این فهرست بدین شرح است:

۱. نوع متن یا ژانر (برای نمونه، اینکه این متن، پوستری انتخاباتی است یا دستورالعمل انجام کاری است یا متن یک خطابه است).
۲. موضوع، هدف و نقش متن
۳. زمینه آنی، موقت و فیزیکی متن
۴. زمینه عمومی اجتماعی، فرهنگی و تاریخی
۵. هویت، دانش، احساسات، توانایی‌ها، عقاید و فرضیات نویسنده (گوینده) و خواننده (شنونده)
۶. رابطه بین نویسنده (گوینده) و خواننده (شنونده)
۷. هم‌خوانی (پیوستگی) با انواع متون مشابه و مرتبط دیگر (بینامتنیت)

در نهایت، به «مثلث ارتباطی» اشاره می‌کند. این مثلث شامل گروه اول شخص (گوینده)، متنی به عنوان جلوه مادی گفتمان، و گروه دوم شخص (مخاطب) است و هر سه آنها در تعامل بافتاری یویا، عناصری نامتناسب هستند. باید توجه داشت که واژه گفتمان، هم دربرگیرنده متن است و هم دربرگیرنده بافت؛ زیرا:

از یک سو، هنگامی که بررسی و تحلیل مبتنی بر ویژگی‌های زبان‌شناختی درونی متن و بدون در نظر گرفتن عوامل بافتاری است، صحبت کردن درباره متن صحیح است. از دیگر سو، هنگامی که تحلیل، علاوه بر ویژگی‌های زبان‌شناختی، جنبه‌های غیر زبان‌شناختی، نظیر بافت فرامتنی ارتباطی که گفتمان در آن واقع شده است، را نیز در بر می‌گیرد، باید از واژه «گفتمان» استفاده کنیم. از این لحاظ، واژه گفتمان، هم در بر گیرنده متن است و هم در بر گیرنده بافت؛ زیرا این دو، مولدهای متقابل معنا هستند.

فصل چهارم: در این فصل می‌خوانیم که ذکر اهمیت ویژگی‌های متنی، خیلی آسان نیست و مشکلاتی بر سر راه آن وجود دارد که یکی از آنها، دو معنایی بودن مفهوم پرسپکتیو است. نویسنده با بررسی تابلو نقاشی پیتر سان ردام (Pieter Sanredam) و توجه به بافت تاریخی زمانی که سان ردام این نقاشی را ترسیم کرده است، به این نتیجه می‌رسد که بین دید ادبی و دید استعاری، بین درک و تعبیر، ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد.

یکی از پیچیده‌ترین مسائل در سبک‌شناسی از نظر وردانک، این است که ما معنای متن را از طریق مرتبط کردن آن با زمینه (بافت) دانش، احساسات و تجربه‌مان، درمی‌یابیم. اما از آنجا که چنین بافت‌هایی برای خوانندگان خاصی متفاوت خواهد بود، برداشت‌ها

نیز با یکدیگر تفاوت خواهند داشت. به گفته او، چیزی که مسئله را پیچیده‌تر می‌کند، این است که در حالی که پرسپکتیو بصری در تصاویر را حتی اگر اهمیت آن نامعلوم باشد، می‌توان به راحتی تشخیص داد، تشخیص پرسپکتیو کلامی در متون، همیشه به این سادگی نیست. چنین مواردی، به‌خصوص در متون ادبی پیش می‌آید؛ یعنی جایی که چندین پرسپکتیو به کار گرفته شده‌اند.

اولین سؤالی که ناچار، به محض شروع خواندن رمان یا داستان کوتاه به ذهن ما متبادر می‌شود، این است که راوی داستان کیست و قرار است صدای چه کسی و در نتیجه شرح سرگذشت چه کسی را بشنویم. می‌دانیم که نویسنده کسی است که در واقع متن را تولید می‌کند؛ اما مسلماً، همیشه این طور نیست. ما باید شخصیتی را که داستان را تعریف می‌کند، پیدا کنیم و این کار را تنها بر اساس شواهد درونی خود متن می‌توانیم انجام دهیم.

از مهم‌ترین نشانگرهای سبکی پرسپکتیو و موقعیت، می‌توان نظام اشاری و خبر جدید و خبر قدیم را نام برد. ابتدا «نظام اشاری» (deixis) از دیدگاه وردانک:

اصطلاح تخصصی این نشانه‌های متنی، «کلمات اشاری (اشاره‌گرها)» (deictics) است. در حالی که پدیده روان‌شناسی زبان، که برای همه گفتمان‌های شفاهی و کتبی پدیده‌ای بنیادین است، معمولاً در کل، «نظام اشاری» نامیده می‌شود (این واژه از واژه‌ای ژرمنی به معنی «اشاره کردن» یا «نشان دادن» گرفته شده است). همان گونه که مشاهده کردیم، هدف از به‌کارگیری اشاره‌گرها، «نشان دادن»، یا تا اندازه‌ای هدایت توجه خواننده یا شنونده به موقعیت مکانی و زمانی گوینده یا راوی است. همچنین اشاره‌گرهایی وجود دارند که شنونده یا خواننده را به افرادی که در رویدادهای گفتمان شرکت می‌کنند، ارجاع می‌دهند.

از این رو، سه نوع اشاره‌گر را می‌توانیم از یکدیگر مجزا کنیم: اشاره‌گرهای مکانی (Place deictics)، اشاره‌گرهای زمانی (Time deictics) و اشاره‌گرهای شخصی (Person deictics).

«خبر قدیم» (Given information) به خبری اشاره می‌کند که فرض می‌شود مخاطب از آن مطلع است؛ زیرا فرض بر این است که مخاطب، با توجه به بافت زبانی یا موقعیتی گفتمان، یا در بافت گسترده‌تر، دانش عمومی درباره جهان، آن را درمی‌یابد. بنابراین خبر قدیم زمینه‌ای برای سایر عوامل گفتمانی‌ای که خبر جدید را منتقل می‌کنند، ایجاد می‌کند. «خبر جدید» (New information) خبری است که گوینده فرض می‌کند مخاطب نمی‌تواند درباره آن از طریق یکی از سه عامل بافتاری (مکان، زمان، شخص) اطلاعاتی کسب کند.

افعال وجه‌نما، دیگر ابزار زبانی است که اطلاعاتی را درباره میزان تعهد در مقابل حقیقت یا اعتبار چیزی که راجع به آن صحبت می‌کنند، در اختیار گویندگان قرار می‌دهند و تأثیر کلامشان را بر افرادی که با آنها صحبت می‌کنند، کاهش می‌دهند. همچنین راوی

در جملات از قیود استفاده می‌کند تا کیفیت کل جمله یا بند را بیان کند.

در این فصل، هدف نویسنده، مشخص کردن این نکته است که خواندن رمان، تنها این نیست که بفهمیم چه چیزی گفته شده است؛ بلکه باید به چگونگی گفتن آن هم توجه داشت. به بیان دیگر، نمی‌توان محتوا (چه چیزی) را از فرم (چگونگی) آن جدا کرد. بی‌شک، صوری‌ترین جنبه این بررسی، انتخاب پرسپکتیو نویسنده است. این پرسپکتیو، هوشیاری را از طریق اینکه خوانندگان از طریق صافی‌های چه کسانی رویدادهای داستان را تجربه می‌کنند، کنترل می‌کند. در این فصل سعی شده است مشخص شود چگونه این تأثیرات ادبی می‌توانند مربوط به ویژگی‌های زبانی متن باشند و چگونه چنین تحلیل سبکی‌ای به توضیح و اکتشافات بیشتر درباره درک برداشت‌گرایانه خوانندگان از اثری ادبی مربوط می‌شود.

فصل پنجم: در ادبیات از زبان برای دست‌یابی به سایر شیوه‌های بازنمایی استفاده می‌شود. در این فصل، روش‌های تحلیل سبکی را که به موجب آن، ویژگی‌های زبانی خاص، مشخص و برای حمایت از تعبیر ادبی ایراد می‌شود، نشان داده می‌شود. در واقع سعی بر آن است که به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه پرسپکتیو از طریق شیوه‌های مختلف بازنمایی گفتار و اندیشه به دست می‌آید و چگونه این بازنمایی‌ها با سایر ویژگی‌های زبانی متن تکمیل می‌شوند. ابتدا پرسپکتیو در داستان‌سرایی سوم‌شخص بررسی می‌شود. مطابق آنچه وردانک بیان می‌کند، راوی اول شخص در بافت داستانی، لزوماً نقشی مشارکتی به عهده می‌گیرد و بنابراین، پرسپکتیوی ذهنی در مورد رویدادها خواهد داشت. اما این گونه نیست که راوی سوم‌شخص نقش غیر مشارکتی ناظر را بر عهده بگیرد و از این رو، دیدگاهی بی‌طرف اتخاذ کند. هنگامی که پرسپکتیو تغییر می‌کند، نوع استفاده از زبان نیز تغییر می‌کند. راویان می‌توانند با اتخاذ موقعیت‌های بافتاری متفاوت، پرسپکتیو خود را تغییر دهند. آنها نه تنها می‌توانند دانای کل باشند، بلکه می‌توانند در همه جا حضور پیدا کنند.

در برخی متون، راوی پرسپکتیو را به عهده شخصیت‌ها محول می‌کند و به آنها اجازه می‌دهد که خودشان صحبت کنند. در چنین مواردی، از «نقل قول مستقیم» (Direct speech) استفاده می‌شود. اما در «اندیشه مستقیم» (Direct thought) در حقیقت، کلام شخصیت‌ها بیان نمی‌شود؛ بلکه چیزی که در ذهن آنها می‌گذرد، آورده می‌شود. البته باید توجه داشته باشیم که حتی هنگامی که نقل قول مستقیم داریم، راوی گرچه موقتاً غایب است، هنوز هم نفوذ و قدرت خود را اعمال می‌کند. بالاخره این راوی است که تصمیم می‌گیرد به لحاظ بافتاری، چه زمانی مناسب است که به شخصیت‌ها اجازه داده شود خودشان صحبت کنند.

«در نقل قول غیر مستقیم (Indirect speech) راوی تنها محتوی

چیزی را که شخصیت گفته است، بیان می‌کند و عین کلمات را نمی‌آورد (از این لحاظ، نقل قول غیر مستقیم، گفتار گزارش شده است نه گفتار ثبت شده). این امر به راوی این امکان را می‌دهد که در داستان مداخله کند و کلمات اصلی شخصیت‌ها را تعبیر کند. در نتیجه، بار دیگر پرسپکتیو تغییر می‌کند. نقل قول غیر مستقیم آزاد (Free indirect speech) یا اندیشه غیر مستقیم آزاد (Free indirect thought) ثبت مستقیمی را از چیزی که گفته شده یا در مورد آن فکر شده است، نشان می‌دهد. از آنجا که تبدیل فرم‌های نقل قول غیر مستقیم آزاد و اندیشه غیر مستقیم آزاد به یکدیگر، امری رایج است، می‌توان از واژه عام «گفتار غیر مستقیم آزاد» (Free indirect discourse) نیز استفاده کرد.

از دیگر شیوه‌های بازنمایی گفتار، که وردانک به آنها اشاره می‌کند، تکنیک «سیلان ذهن و تک‌گویی درونی» است. در تکنیک سیلان ذهن (تسلسل روانی) (Stream of consciousness technique)، راوی سبکی را طراحی می‌کند که به وسیله آن، خوانندگان احساس می‌کنند که بدون دخالت او، دسترسی مستقیمی به فرآیندهای ذهنی شخصیت‌ها دارند. در تک‌گویی درونی (Interior monologue)، خواننده می‌تواند ظاهراً بدون اینکه حضور راوی مانع کارش شود، با رشته افکار یا سیلان ذهن شخصیت ارتباط برقرار کند.

فصل ششم: در این فصل، روش‌های دیگر بررسی ادبیات و اینکه چگونه سبک‌شناسی می‌تواند این روش‌ها را تکمیل کند، مورد توجه قرار خواهد گرفت. نقد ادبی، یکی از این روش‌هاست که توجه را به سمت اهمیت چیزی که در هنر کلامی نمایانده شده است، هدایت می‌کند و سبک‌شناسی بر اینکه چگونه این اهمیت را می‌توان به ویژگی‌های خاص زبان یا «ساخت» (texture) زبانی متن ادبی مرتبط کرد، تمرکز می‌کند. تحلیل سبک‌شناختی می‌تواند برای اثبات برداشت تأثیر ادبی به کار رود.

تحلیل موشکافانه ساخت می‌تواند شواهدی برای اثبات تعبیر فراهم کند؛ بدین ترتیب که چگونه ویژگی‌های کلانی که در نقد ادبی بررسی می‌شوند، ممکن است در ویژگی‌های خرد ساخت زبانی منعکس شوند. با ظهور کامپیوتر، مشخص کردن نمایه‌هایی از الگوی ساختی در سطح وسیع، فرآیند بسیار ساده‌ای است. چنین نمایه‌هایی، در تشخیص ویژگی‌های واژگانی و نحوی‌ای که سبک یک دوره یا نویسنده خاص را مشخص می‌کند، نقش مهمی ایفا می‌کنند.

سپس وردانک، شعری از شیموس هنی (Seamus Heaney) را به تفصیل بررسی می‌کند. او در این بررسی فرض می‌کند که ساختار زبان، شامل ۴ سطح تعیین شده زیر است که این سطوح، متقابلاً بر یکدیگر اثر می‌گذارند و بنابراین الگوهای ساختی خاصی را ایجاد می‌کنند که خواننده را تحریک می‌کنند تأثیری خاص را از این الگوها دریافت کند:

خط‌شناسی ← ویژگی‌های وابسته به حروف چینی و چاپ

واج‌شناسی ← قافیه، وزن، هم‌آوایی، واج‌آرایی
واژگان ← واژگان، استعاره و سایر آرایه‌های گفتار
نحو ← ساختارهای دستوری

وردانک معتقد است که تمرکز بر ویژگی‌های خاص زبان، ما را به سمت مسائل گسترده‌تری هدایت می‌کند. از آن جمله است «بینامتنیت» (intertextuality)، یعنی روشی که در آن عبارات خاصی در متون مختلف تکرار می‌شود و بنابراین رابطه‌ای بین آنها برقرار می‌کند. در چنین شبکه‌ی بینامتنی‌ای ممکن است متون به یکدیگر مرتبط باشند. یکی از دلایل این ارتباط، انسجام موضوعی است؛ برای نمونه، این کتاب به شبکه‌ی پیچیده‌ای از متون دیگر که به روش‌های مختلفی مربوط به سبک‌شناسی هستند، مرتبط است. ژانر (genre) نیز ممکن است رشته‌ی پیوند قوی دیگری بین متون باشد. از این رو، متون ادبی ممکن است از طریق ژانری خاص، به یکدیگر مرتبط باشند.

فصل هفتم: در این فصل به بررسی این پرسش می‌پردازیم که تحلیل سبک‌شناختی تا چه حد ممکن است در اثبات فرآیند خواندن اجتماعی متون ادبی‌ای که در آنها خواننده موقعیتی ایدئولوژیکی دارد، به کار رود.

فردیت، بنای اجتماعی است و در پاسخ به تأثیرهای اجتماعی - فرهنگی متفاوت یا ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرد. در این قسمت، وردانک مثالی را می‌آورد که نشان‌دهنده تبعیض جنسیتی در جامعه‌ای است که متن در آن شکل گرفته است و سپس به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه چنین ایدئولوژی‌هایی بر برداشت‌ها اثر می‌گذارند. ویژگی‌هایی در متون وجود دارند که گرچه به صورت غیرمستقیم آورده شده‌اند، به خوبی بیانگر شواهدی از این تبعیض جنسیتی هستند؛ به عنوان مثال، غالباً اشخاص اصلی یا قهرمانان، مرد هستند نه زن. درست است که زنان بسیاری در رمان‌ها هستند، اما نقشی وابسته یا حمایتی ایفا می‌کنند و هدف از خلق نقش آنها، برجسته ساختن ویژگی‌های مردان است.

زمانی که توجه ما به اهمیت ایدئولوژیکی متون ادبی جلب می‌شود، نسبت به احتمال وجود قرائت‌های دیگر مربوط به ارزش‌های اجتماعی سیاسی نیز حساس می‌شویم. این جنبه‌ی سیاسی دادن به متون، موضوع «تحلیل نقادانه گفتار» (Critical discourse analysis) است. وردانک در بخشی از این فصل چنین می‌آورد:

ماهیت ادبیات این است که امکان مطرح شدن تعبیرهای متفاوتی در آن وجود دارد و زمانی که در مورد احتمال اهمیت قرائت ایدئولوژیکی متن آگاه شده باشیم، مسلماً می‌توانیم هر اثر ادبی‌ای را با توجه به این توضیحات بررسی کنیم. چنین رویکردی سودمند است، از آن حیث که چیزهایی را که به طور قراردادی مسلم پنداشته می‌شوند، به چالش می‌کشد. اما این رویکرد، مسئله پیچیده رابطه بین قضاوت‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی را مطرح

می‌کند. تا چه حد می‌توان اثری ادبی را بر اساس نوع واقعیتی که نشان می‌دهد، برگزید یا رد کرد؟ تعهد به موقعیت اجتماعی سیاسی خاصی، تا چه حد باید تحلیل سبک‌شناختی و ارزیابی نقادانه آثار ادبی را آشکارا مشخص کند؟

پس از بررسی نتایج حاصل از بررسی‌ها درباره پیوستگی نقد ادبی و نقد زبان‌شناختی، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که نقد ادبی (Literary criticism) در نقد زبان‌شناختی (Linguistic criticism) که در صدد توضیح اهمیت اجتماعی تمام قطعات متنی است، ادغام شده است.

در خاتمه این فصل، وردانک نگاهی به کل کتاب دارد و می‌نویسد:

در این تحقیق سعی کردم نشان دهم که چگونه توجه دقیق به ویژگی‌های زبانی خاص متن، نه تنها برای اثبات معنای امپرسیونیستی (برداشت‌گرایانه) کاربرد دارد، بلکه برای نشان دادن احتمال‌های اهمیت فردی و اجتماعی قرائت برداشت‌های مختلف از متن نیز به کار می‌رود. شاید مهم‌ترین ادعای ممکن در مورد سبک‌شناسی، این باشد که دقت تحلیل، نشان می‌دهد که ویژگی‌های سبک تا چه حد می‌توانند متفاوت و گوناگون باشند. این امر نشان می‌دهد که غنای زبان، به عنوان منبعی برای ساختن معنا، چگونه معنا را متغیر، غیرقطعی و در تحلیل نهایی، مبهم می‌سازد.

متونی که به عنوان مثال، در این کتاب آورده شده‌اند، به دقت و با جزئیات کامل بررسی شده‌اند. مطالعه این تحلیل‌ها می‌تواند راهنمای عملی خوبی برای علاقه‌مندان به سبک‌شناسی و همچنین زبان‌شناسی باشد.

پی‌نوشت

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. گفتنی است این کتاب را نگارنده مقاله با راهنمایی آقای ابوالفضل حزی به فارسی برگردانده است.

کتابنامه

- حزی، ابوالفضل، ۱۳۸۹، «بررسی سبک صالح حسینی، در مقام مترجم ادبی، در ترجمه‌های فارسی به سوی فانوس دریایی و خشم و هیاهو». طرح پژوهشی دانشگاه اراک.

- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۴، «کلیات سبک‌شناسی». تهران: میترا.

- شیلی، جوزف، ۱۹۹۷، «فرهنگ واژگان، اصطلاحات، فنون و صنایع

ادبی». ترجمه حسن لاهوتی. مترجم، ش. ۳۶. بهار و تابستان ۸۱

- Bell, Allan. 1997. "Language Style and Audience Design" in Sociolinguistics ed. Nicolas Coupland and Adam Joworski. Macmillan. Chap. 19, pp. 240-250.

- Verdonk, P. 2001. Stylistics. Routledge.